

جهان « چند قطبی »؟!؟

برای توجیه حقوقی نظم واحد سرمایه داری در جهان

دو کلمه « حرف حساب »؟!؟

از قرار معلوم نظریه غلط انداز « جهان چند قطبی »؟! در آستانه فروپاشی امپراتوری شوروی: همان دیوانسالاری عالی رتبه ها، کشوری و لشگری - صاحب منصبان « سوسیالیسم کارچاق کنی »؟! بعد از آن بسیج رزمی، خودنمایی نظامی نیرومند، زمینی و دریایی و هوایی و فضایی امپریالیسم آمریکا، لشکر کشی بزرگ آقای « کاخ سفید »! گویا فقط برای تنبیه صدام حسین، گوشمالی رژیم بعثی بغداد؟! پس از بمباران یک ماهه زیرساخت های اقتصادی و اجتماعی، مراکز صنعتی و کشاورزی و خدماتی، اداری و امدادی و آموزشی... کوبیدن مردم بی دفاع عراق از راه دور، ارتفاع بلند، چندین هزار متری، ویرانگری و نسل کشی با اسم رمز « دمکراسی »! سلاخی با چراغ سبز شورای امنیت سازمان ملل؟! بدنبال قرانت فراخوان تروریستی جورج بوش (اکبر) در مورد نوعی « نظم نوین جهانی »! رقم خورد. حاوی دو کلمه « حرف حساب »؟! یکم - **انکار حقایق تلخ تاریخی به سود دیکتاتوری اولیکارشی مالی.** دوم - **توجیه حقوقی نظم واحد سرمایه داری در دوران معاصر.**

در این ارتباط، بشنوید از آقای هانس ماول (Hanns W. Maul)، استاد روابط بین المللی و سیاست خارجی در دانشگاه تربیر آلمان. نقل از فصلنامه « سیاست خارجی، از انتشارات بنیاد فرانسوی روابط بین المللی »، تاپستان سال ۱۹۹۵ میلادی

می فرماید: راههائی که آلمان و ژاپن (دو کشور نمونه) طی قریب یک قرن در عرصه روابط بین المللی پیموده اند، شباهت زیادی با هم دارند. خاصه در دوران پس از جنگ (جنگ دوم جهانی)، این هر دو کشور، از یک شکست تمام عیار (شکست هیتلر و شرکاء، تسلیم بدون قید و شرط نازیسم)، کلی ضایعات سهمگین (سقوط نهادهای پولی و مالی و صنعتی، واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی، پس رفت غلیظ اشتغال، مکانیسم ارزش آفرینی...) فراز آمدند تا به برندگان اصلی صلح تبدیل شدند. همان صلحی که توسط آمریکا تضمین شده بود. امری که (فراز آلمان و ژاپن) تا حد زیادی مدیون سیاست های دوراندیشانه آمریکا در دوران پس از جنگ بود. قصه پاره دوز و شیر...

فرض می کنیم که آقای Maul هیچ ریگی بکفش نداشته باشد...! در مثل که مناقشه نیست. ولی این تعبیر گنگ و مبهم، عامیانه و جانبدار... در باره شکست « اسرار آمیز » آلمان و ژاپن...؟! فراز بعدی این دو (کشور نمونه)، برندگان اصلی صلحی تضمین شده... مدیون سیاست های دوراندیشانه امپریالیسم آمریکا در دوران پس از جنگ، در مورد چگونگی انتقال مرکز ثقل توطئه های بین المللی از اروپای غربی به آمریکای شمالی... کلی جای حرف دارد.

الف) گنگ و مبهم است - چون مدعی محرک جنگ دوم جهانی برای کنترل بازار بین المللی، منابع طبیعی، مواد خام و انرژی... در تمام مناطق، بخاطر تسلط انحصاری بر تولید و بازرگانی جهان را، با کلی ضایعات اقتصادی و اجتماعی، بیش از ۶۰ میلیون قربانی، نظامی و غیر نظامی... « جانی »! اصلا قابل طرح نمی داند. چگونگی برآمد باند موسیلمانی، باند هیتلر، فاشیسم در ایتالیا، نازیسم در آلمان، با چراغ سبز انگلستان و فرانسه و آمریکا... حضور پادشاهی ژاپن در جبهه محور برای ترور و اختناق، ویرانگری، غارت خلق ها، چاپیدن ملت ها... برای مصادره دارایی و اموال دیگران را نادیده می گیرد؟! دریغ از یک کلمه، حتی فقط برای خالی نبودن عریضه... راجع به میلیتاریسم کور و افسار گسیخته، استراتژی واحد دول امپریالیستی « متمدن »؟! اروپا و آمریکا، در قبال دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، سرخ کشی و ترور کمونیست ها در سطح ملی و جنگ جهانی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، موضوع محرمانه کنفرانس مونیخ به سال ۱۹۳۸ میلادی؟! یک کلمه در مورد **نبرد جانانه استالینگراد**، عقب نشینی و شکست نازیسم در برابر دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا...

ب) عامیانه و جانبدار است - چون کاری با مبنای سیاست های داخلی و خارجی آلمان و ژاپن: نیاز فوری و استراتژیک سرمایه های خودی در سطح ملی و بین المللی ندارد. حرفی از علت جنگ، رقابت حذفی انحصارات کلفت پشت پرده، سلاطین پولی و مالی و صنعتی و تجاری در دوران معاصر: عدم تحرک اقتصادی، بحران های نویتی، فنی و ساختاری، محدودیت بازار، کاهش مواد خام و انرژی، سرعت گردش پول و کالا... از معضل اضافه تولید در اروپای غربی و آمریکای شمالی و ژاپن در آسیا، تنزل نرخ سود و انباشت سرمایه مولد در دنیای « آزاد »! حرفی از فاجعه سال ۱۹۲۹ میلادی، ورشکستگی شرکت سهامی وال استریت، سقوط نهادهای مالی، واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی، گریز استعماری دول امپریالیستی بسمت مناطق غیر خودی، آسیا و آفریقا، بسمت بالکان و آسیای صغیر، خاور دور و نزدیک و میانه... نمی زند! نمی گوید که اختلاف دنباله دار انگلستان و فرانسه و آمریکا با محور آلمان و ایتالیا و ژاپن از کجا آمده بود؟! چرا امپریالیسم آمریکا، بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی، سوای طرح مارشال... از قضا با آلمان و ژاپن، در دوران بازسازی اقتصادی، اصلا سخت نگرفت؟! برعکس، حتی کاری کرد که این دو کشور نمونه، فراز آمدند، برندگان اصلی « صلح »! شدند...

می فرماید: ولی موفقیت این سیاست ها... (یعنی همان سیاست های دوراندیشانه آمریکا، اجرای طرح معروف مارشال، صدور میلیاردها دلار برای بازسازی اقتصادی، احیای رقیبان ورشکسته)، در عمل کاهش نفوذ بین المللی آمریکا را به سود ژاپن و منطقه اروپای غربی، جایی که جمهوری فدرال آلمان در مرکز آن قرار داشت، باعث گردید... نوعی تحول در « توازن نیروها » و در چارچوب سیستم اتحاد غرب... که از اواخر دهه ۷۰ میلادی (سده منقضی) شروع شد و به همین شکل در تمام طول سال های ۸۰ میلادی ادامه یافت.

در اینصورت، فرض می کنیم که این کشف بزرگ آقای **Mauli**، لایق جایزه کمپاتی نوبل باشد! ما که بخیل نیستیم... معذالک، اگر ابتکار محوری آقای « کاخ سفید »! یعنی اجرای طرح مارشال، صدور میلیاردها دلار برای بازسازی اقتصادی ژاپن و هم اروپای غربی، با حضور آلمان در مرکز آن، توازن نیروها بجای خود محفوظ، همزمان، نفوذ بین المللی آمریکا را به سود ژاپن و آلمان کاهش داده، چطور باید حکایت « دور اندیشی ها »! موفقیت سیاست های آمریکا را... فهمید و هضم کرد؟!

شواهدی هست، مبنی بر اینکه برخورداری از طرح مارشال... ولخرجی آقای « کاخ سفید »! صدور میلیاردها دلار بدون پشتوانه، اعتبار شفاهی فدرال رزرو، برای بازسازی اقتصادی اروپای غربی، انگلستان و فرانسه و هلند و بلژیک... خاصه آلمان و ژاپن - سوای پیش شرط های کاملا حساب شده، در عمل، بازی قدیمی اروپا محوری را باطل، و برای همیشه از میان برد - حضور مستقیم « ناجی »! در امور داخلی - اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی و آموزشی... اروپای غربی را تضمین کرد، باعث شد که مرکز ثقل قدیمی توطئه های بین المللی، از اروپای غربی به آمریکای شمالی منتقل گردد. بی خبری آقای Maull، استاد روابط بین المللی... چیزی را عوض نمی کند.

می فرماید: در اکتبر سال ۱۹۸۹ میلادی، زمانی که دیوار برلن هنوز پا برجاست و پایان جنگ سرد رقم نخورده بود... سیاست خارجی آمریکا کوشش داشت تا از این مساله (جنگ سرد) به نحوی بهره برداری کند... و پیشنهادات تقریبا یکسان به آلمان و ژاپن ارائه داد... آمریکا خواهان « تقسیم رهبری » با آلمان و « تقسیم جهان » با ژاپن شده بود...

یا در عبارت بعدی: ظاهرا (تصور می کند، مطمئن نیست)، پایان اختلاف شرق و غرب هم، این جا بجایی قدرت را، ابتدا در اروپا و بعد در شرق آسیا تائید کرده...! بنظر می آید (حدس می زند) که با از میان رفتن تهدید شوروی و اتحاد دو باره آلمان... آلمان و ژاپن دعوت شده اند تا نقشی مهم تر و مستقل تر در عرصه روابط بین المللی داشته باشند...

تازه بعد از این صغرا و کبرا - تصورات « علمانه »! حدس و گمان های « فاضلانه »؟! متوجه می شود که واقعیت های کور الزامات سرمایه را دنبال می کنند. چطور؟ بشنوید از آقای Maull، که می فرماید: در همین اثناء (دعاوی ضد و نقیض استاد)، دو حادثه مهم اتفاق افتاد و بن و توکیو را با امتناع جدی شریکان اصلی خود (برای تقسیم رهبری با آلمان و یا تقسیم جهان با ژاپن) مواجه کرد. حادثه اول - در اواخر سال ۱۹۹۱ میلادی، آلمان و برخلاف میل و اصرار جورج بوش (اکبر) رئیس جمهور آمریکا، پرزدوگویار دبیر کل وقت سازمان ملل، لرد کارینتون نماینده اروپا در مذاکرات صلح، حتی اصرار بسیاری از یاران اروپایی... فشارهای زیادی برای برسمیت شناختن کرواسی و اسلوانی وارد کرد. حادثه دوم - ملاقات سران آمریکا و ژاپن در فوریه سال ۱۹۹۴ میلادی، از آنجا که نخست وزیر تازه ژاپن از دادن امتیازات دو جانبه بازرگانی امتناع ورزید، با شکست روبرو شد... تازه متوجه می شود که این حوادث + کلی عوامل دیگر... یک تحلیل سطحی از مساله (آرایش نیروهای بین المللی) را اجازه نمی دهد. آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا...

هیچ معلوم نیست چرا آقای « کاخ سفید »! فرمانده کل قوا، زمینی و دریایی و هوایی و فضایی، سوار بر ناتو، پیمان نظامی اتلانتیک شمالی، با کلی امکانات مالی، قریب ۷۰۰ میلیارد دلار در سال، توان صنعتی عظیم، وسایل فنی و ارتباطی گسترده، سلاحهای ویرانگر، ۸۳۲۵ تانک، ۱۳۶۸۳ هواپیما، طیاره های دور زن، شکاری های رادار گریز، ۴۷۳ ناو، بمب اتمی و میکروبی و شیمیایی و بیولوژیک، بیش از ۹۰۰ پایگاه نظامی آماده و فعال، با ارتشی سیار و نیرومند، حاضر به یراق، در سراسر دنیا، معلوم نیست چرا امپریالیسم آمریکا، هنوز در اوج قدرت... به سال ۱۹۸۹ میلادی (دوران جنگ سرد)، بفکر « تقسیم رهبری با آلمان و تقسیم جهان با ژاپن »؟! افتاد. از این دو کشور رقیب، بازمانده نازیسم، دعوت کرد تا نقشی مهم تر و مستقل تر در عرصه روابط بین المللی داشته باشند!؟

تا اینکه حادثه ننگین سال ۱۹۹۱ میلادی - فراخوان تروریستی جورج بوش (اکبر) رئیس جمهور آمریکا در مورد نوعی «نظم نوین جهانی»! تمام تصورات مضحک آقای Mauli را بر باد داد. معلوم شد که نظریه غلط انداز «جهان چند قطبی»! یا تقسیم رهبری با آلمان و تقسیم جهان با ژاپن؟! با فرض فروپاشی امپراتوری شوروی - دیوانسالاری صاحب منصبان «سوسیالیسم کارچاق کنی»! بروز نا آرامی های انقلابی، ملی و مترقی، احتمال رشد مبارزه طبقاتی، جنبش کارگری و کمونیسم در این یا آن جغرافیای معلوم سیاسی... برای فریب افکار عمومی، ساده لوحان بنام «آزادی و دموکراسی»! توجیه حقوقی نظم واحد سرمایه داری - وال استریتی جهان در شرایط اضطراری زمینه چینی می کند. معلوم شد که امپریالیسم آمریکا، سرمایه ناطق، تابع الزامات اولیگارشی مالی، ب فکر جهانسالاری است. چون امپراتور، با قبول شریک، تقسیم قدرت، در هر قالبی، آلمانی یا ژاپنی... یکپارچگی امپراتوری را، بزیر سنوال می برد، نفی می کند.

حال چند کلمه در مورد تحلیل «عمقی»! آقای Mauli، یک تعبیر مدرج با گرایش مساعد نسبت به «قدرت های غیر نظامی» آلمان و ژاپن. مجموعه ای کامل از رفتارهایی که به سیاست خارجی مربوطند: ۱ - تمایلی عمومی در پذیرش تقسیم کار. ۲ - وابستگی متقابل و ضعفهایی که با آن ملازمه دارند. ۳ - ترک سیاست های ایمنی خود مختار، به سود توافقات دو یا چند جانبه. ۴ - ارجع شمردن مذاکره در موارد معلوم. ۵ - تعهد به آرایشی هماهنگ، برای اجتناب از استعمال قهر در حل و فصل اختلافات. ۶ - یک سمت گیری عام در جهت وسائل و هدف های اقتصادی در روابط خارجی.

می فرماید: در گذشته، این نزدیکی «غیر نظامی» در روابط بین المللی، به حفظ منافع آلمان و ژاپن کمک زیادی کرد. ولی سیاست های موفق آلمان و ژاپن به آمادگی قبلی شرایط داخلی و خارجی باز می گردد، که به شرح زیرند:

الف - یک رشد اقتصادی سالم، متکی بر صنایع کارگاهی و با استعدادی صادراتی.

ب - توافق جامع در عرصه سیاست خارجی به سود جبهه آمریکا و وابستگی کامل به آن بلحاظ امنیتی.

پ - مردود شمردن سیاست های ایمنی خود مختار و قبول ارگان قدرتی کاملاً نا متوازن.

ت - یک فضای بین المللی با ثبات، هم بلحاظ مطالبات امنیتی و هم بلحاظ یک نظم اقتصادی آزاد ولی «محصور».

ث - ساختارهای چند جانبه و کارساز همکاری بین المللی، تحت فرماندهی هشیارانه آمریکا.

ج - و بالاخر اینکه، وجود شریکان آماده ای که قادر باشند، انتخاب سیاسی مطلوب خود را به این دو «قدرت غیر نظامی» تحمیل کنند. ناگفته نماند، که تا بحال، شریک اصلی این هر دو کشور، آمریکا بود (که موفقیت های آلمان و ژاپن را تضمین می کرد)، در مرحله بعدی فرانسه در کنار آلمان.

با این تفصیل، پیداست که طرح آقای Mauli، آلمان و ژاپن، این دو «قدرت غیر نظامی»، بجای خود، که همه خلق ها و ملت های جهان، در شرق و غرب و شمال و جنوب را در بر می گیرد. هیچ چاره ای ندارند، اگر می خواهند، مثل آلمان و ژاپن، موفق شوند...؟! جز تسلیم بدون قید و شرط، سرسپردگی تمام عیار در برابر امپریالیسم آمریکا. خدا نصیب نکند...

بر مبنای همین « تحلیل عمقی » آقای Mauli، چهار سناریو برای رستگاری نوع بشر تهیه دیده که نگو و نپرس. چون در هر چهار سناریو (جهان چند قطبی)، امپریالیسم آمریکا فرماترواست! همین. ولی هر خلقی و ملتی یا کشوری... فرقی نمی کند، هر جا که هست، حق دارد، با خیال راحت، بدون هیچ دغدغه خاطر، هر طور می خواهد، نوکر آمریکا باشد...؟! سناریوی ها: اول - قدرت بزرگ سنتی. دوم - قدرت متعارف مردد. سوم - قدرت غیر نظامی امتناعی و چهارم - قدرت غیر نظامی فعال. رهبر آمریکا، مدل آلمان و ژاپن، مابقی باد هوا...

در پایان، فقط برای تقویت حضور ذهن آقای Mauli، به چند نکته، رویداد تاریخی مکتوب، اشاره می کنم، بقول معروف: یاسین به گوش خر می خوانم و سراغ کارم می روم، هرچه بادا باد. امپریالیسم ویرانگر آمریکا، در فاصله ای نسبتاً دور، به طول اقیانوس اتلانتیک، از میدان های جنگ، مشوق دور ماجراجویی اروپائیان، ابتدا، تا می توانست، این یاران نوپتی را دوشید، با فروش سلاح، وسایل ویرانگری، جیب رقیبان گرفتارش - انگلستان و فرانسه و آلمان و هلند و بلژیک... را خالی کرد، و بعد ژاپن را، به روش آمریکائی، استفاده از بمب اتمی، کشتار دهها هزار غیر نظامی... گوشمالی داد!؟ خلاصه اینکه با کمترین ضایعات ممکن در دو جنگ اول و دوم جهانی... و سود های کلان، بازی را برد، اروپای غربی را، که به دريوزگی افتاده بود... مهار کرد. افسار پادشاهی ژاپن را هم در دست گرفت، سوار بر اسب فرسوده و بیمار و لنگ « دمکراسی »! نه برای رضایت بازماندگان فاشیسم و نازیسم، چون دیگر نیازی به این کار نداشت... که ریاکارانه، به روش آمریکائی، فقط برای فریب افکار عمومی، ایجاد آشفته فکری در مورد چگونگی شکست هیتلر و شرکاء... در برابر دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، سنگ تمام گذاشت، پای حمله موهوم از طرف اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی... را به میان کشید!؟ تا جهان سرمایه داری را مصادره کرد...

رضا خسروی